

درس دویست و هشتاد و ششم: صوت ۲۹۸

بررسی فروعاًت مرحوم آقای حکیم در اطراف
علم اجمالی و جمع‌بندی این بحث

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به انحلال علم اجمالی با طرقی که
مرحوم آقای حکیم ذکر کردند و اشکالی که بر بعضی
از اقسام انحلال بود، در بیان مرحوم آقای حکیم
روشن شد و به دنبال این مسئله ایشان فروعاتی را
مطرح کردند که إن شاء الله امیدوارم در این جلسه
اینها تمام بشود و وارد مسئله مرحوم آخوند بشویم.
از جمله فروعات این است که در اطراف علم
اجمالی این ادله مثبتة علم اجمالی و همین طور ادله
رافعة علم اجمالی - تفاوت نمی کند - چه هر دو دلیل
علم باشند یا دلیل علمی باشند یا اینکه در همان
توسعة دلیل علمی شامل بیّنه و همین طور امارات و
یا اینکه اصول مثبتة باشند تمام اینها موجب تحقّق
علم اجمالی و یا موجب انحلال علم اجمالی است و
از این نقطه نظر تفاوتی ندارد، ولیکن از نقطه نظر
انحلال حکمی یا انحلال حقیقی فقط در صورتی که
علم اجمالی با دلیل یقینی و علم، رافع باشد این

انحلال حقیقی در اینجا پیش می‌آید؛ البته در صورتی که خودِ موجبِ علمِ اجمالی، علم یا دلیل یقینی باشد. حالا اگر نه، خودِ انعقاد علمِ اجمالی و موجب علمِ اجمالی هم دلیل علمی باشد؛ فرض کنید شهادت بیّنه به اینکه **إِنَّمَا هَذَا الْإِنَاءُ نَجَسٌ وَ إِنَّمَا هَذَا الْإِنَاءُ** خب شهادت دلیل بر بیّنه که علم و یقین نیست، خب در اینجا موجب برای انعقاد خودش دلیل علمی است تنزیلی است؛ شارع قول بیّنه را مانند دلیل علم و یقین قرار داده است، تنزیلاً و تعبداً. حالا اگر دلیل رافع علمِ اجمالی بیّنه باشد خب این موجب انحلال حقیقی است چون شکّ منبعث از دلیلِ موجبِ علم به واسطهٔ دلیل تنزیلی آمده و همین دلیل هم رافع آن علمِ اجمالی منبعث است. در دلیل تنزیلی علم به نجاست أحد الإنائین ثابت شده انسان که خودش به یقین ندیده است بلکه آن دلیل بعد که قرینه باشد یا دلیل تنزیلی بعد باشد آن موجب رفع این دلیل اول خواهد بود و این انحلال یقینی می‌شود.

اما اگر دلیل اول دلیل یقینی باشد که انسان

خودش به رأى العين نجاست را ببیند که در یکی از
 إنائین افتاد ولی مورد برایش مشخص نیست یا اینکه
 أحد الإنائین را ببیند متنجس است، بعد امر بین این
 إناء و إناء دیگر مشتبه بشود مثلاً دو لیوان هستند مثل
 هم و هیچ فرقی باهم ندارند و انسان در ابتدا می بیند
 این نجاست داخل این افتاد اما بعد که می رود می آید
 می بیند که بچه آمد جای این لیوان را تغییر داده است
 و او نمی داند که این لیوان است یا آن لیوان است.
 این هم علم است خب این دلیل تنزیلی بعد، رافع به
 اجمال است ولی رافع حکمی است زیرا آن شک
 منبعت از علم به حال خودش باقی است اما دلیل
 تنزیلی آمده و شارع تنزیلاً و تعبداً عَوْض از علم را
 قول بیّنه قرار داده است یعنی اِعمال حجیت بر قول
 بیّنه کرده است همان طوری که حجیت در مشاهده و
 در یقین و در علم ذاتاً ثابت است.

معنای قاعدة فراغ

حالا اگر شارع در موردی از موارد نسبت به شک
 در اینجا حکم خاصی را دارد؛ در بعضی از موارد
 شارع شک را لا شک فرض می کند مثلاً در صلاة
 شک کثیر الشک را لا شک فرض می کند و می گوید

که لا شکَّ لِکَثْرِ الشَّکِّ یا لا شکَّ بعد الصَّلَاة^۱ یا

قاعده فراغ که معنایش این نیست که شک وجود ندارد بلکه معنای قاعده فراغ این است که شک لا شک است تنزیلاً و تعبّداً؛ بعد از صلاة لو شک فی صحة الصلاة أو لو شک فی إتيان رکن و جزء أو لا، يحكموا الشارعُ بعدمِ اعتناءٍ بهذا الشک من حیثُ الفراغ.

خب در اینجا حکم این شک لا شک است وقتی که حکمش لا شک شد اگر در جایی امر دائر بود که جزئی از وضو در اینجا اتیان نشده یا جزئی از صلاة در اینجا ترک شده است - امر بین این دو دائر است - ما گفتیم که شک در جزئی از وضو را شارع نگفته که این شک، شک بدوی باشد یا شک در ضمن اطراف علم اجمالی باشد، شک در ضمن اطراف علم اجمالی شک^۱! واقعاً شک^۱! چون امر خارج از شک و خارج از یقین نیست، إمّا شک فی هذا المسئله و إمّا یقین و علم و شک بعد از فراغ موجب صحت آن عمل است پس اگر مکلف شک در صحت جزئی از

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، أبواب الصَّلَاةِ وَ حُدُودِهَا، بابُ أَحْکَامِ السَّهْوِ فِي الصَّلَاةِ، ص ۳۳۸ - ۳۶۰.

اجزاء وضو بکند، شارع حکم لا شک به این شک می‌دهد و **كَأَنَّهُ لَيْسَ بِشَاكٍ بَلْ مَتَيَّقَنَ عَنِ الطَّهَارَةِ** و صلاتی که متعقب بر تیّقن طهاره تنزیلی است صحیح است بلا شک و لا شبهه.

این از نقطه نظر شک در جزء بود که قاعده فراغ در اینجا شامل می‌شود. حالا نسبت به اصل نماز هم همین را می‌گوییم؛ نسبت به اصل صلاة وقتی که شک در اتیان رکن دارد چون یقین دارد یا رُکنی از او فائت است یا جزئی از وضو، نسبت به اصل صلاة مشکوک هستید و در اینجا جای قاعده فراغ است بله! اگر ما قاعده فراغ نداشتیم در اینجا حکم به بطلان قطعاً می‌آمد اما وقتی که قاعده فراغ داریم این شک بعد از صلاة نسبت به ترک رکنی از ارکان لا شک است وقتی که لا شک شد، این صلاة صحیح می‌شود.

اشکال دوم بر آقای حکیم از نقطه نظر

ترتّب صحت

پس اشکال دومی که بر آقای حکیم وارد می‌شود اشکال از نقطه نظر ترتّب صحت است بر قاعده فراغ که بعد از صلاة آمده است حالا اگر این در مورد شیء

دیگر باشد اشکال ندارد مثل سایر موارد اطراف اجمالی که در آنجا بحثی نیست، ولی صحبت در این است که ایشان به این ضرر قاطع می‌فرمایند که شکی در بطلان صلاة نیست و وضو صحیح است،^۱ این در اینجا نیست مگر اجتماع متناقضین با اینکه اصل حکم در اینجا محل تردید است. چرا؟ چون در اینجا مسئله هیچ تفاوتی ندارد که قاعده فراغ بیاید و موجب صحت وضو و صلاة شود یا اینکه بیّنه از خارج بیاید و بگوید که من دیدم و صلاة شما را رؤیت کردم که صلاة تامّه و صحیح بود. پس این کلام بیّنه در حکم دلیل علمی است که موجب انحلال علم اجمالی خواهد شد، دلیل فراغ هم همین است. چه فرقی می‌کند؟! دلیل فراغ هم می‌گوید که وقتی که شک بعد از صلاة بود این شک لا شک است مثل اینکه بیّنه اقامه بشود که صلاة شما را دیدم و حکم به صحت صلاة بکند، علم اجمالی منحل می‌شود. پس در اینجا هم مسئله همین است.

عدم فرق بین انحلال تکوینی و حکمی

^۱. حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۵۰.

علم اجمالی در بیان مرحوم آقای حکیم

پس این مبنای مرحوم آقای حکیم که فرق نمی‌کند در اطراف علم اجمالی بین اینکه اطراف علم اجمالی با دلیل علم و با یقین انحلال پیدا بشود که انحلال تکوینی باشد یا با دلیل علمی و تنزیلی انحلال پیدا بشود و آن دلیل تنزیلی، رفع تعبدی و رفع حکمی آن علم سابق را در اینجا می‌کند، این مبنا مبنای صحیح است. ما می‌گوییم که پس چرا در اینجا به این مبنا عمل نشد؟! در وقتی که علم اجمالی داریم بر ترک جزئی از وضو و یا به ترک رکنی از صلاة پس چرا به قاعده فراغ در اینجا عمل نکردید؟! مثل این می‌ماند که بی‌نه بیاید بگوید که **أَنَا رَأَيْتُ أَنَّ وَضُوءَكَ صَحِيحٌ تَامٌّ وَ لَمْ يَفْتَ مِنْكَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ الْوُضُوءِ** اگر بی‌نه این را بگوید خب خودش حجت است و موجب انحلال است. یا اینکه بگوید: **أَنَا شَهِدْتُ صَلَاتَكَ صَحِيحَةً تَامَّةً مِنَ التَّكْبِيرِ إِلَى التَّسْلِيمِ**. یا اینکه فرض بکنید خود مأموم در اینجا شهادت بدهد به اینکه هم تکبیر بود، هم اقامه بود، هم رکوع بود، هم سجود بود و قیام قبل از رکوع و تمام اینها صحیح و تامه بودند و این شک شما لا شک است مثل مواردی که امام باید به تذکر مأموم

عمل بکند؛ متابعت تذکر مأموم کند، الآن هم همین طور است اگر بیاید بگوید ولو اینکه خود امام علم اجمالی دارد بر اینکه جزئی از وضو یا رکنی از ارکان فوت شده، الآن با تذکر مأموم که بگوید که نماز شما درست بوده [حکم به صحت می شود] و این حکم تعبدی و تنزیلی موجب انحلال علم اجمالی می شود. خب در اینجا هم ما همین را می گوئیم که این قاعده فراغ می گوید که بعد از فراغ ترتیب اثر به شک نده و این شک، لا شک است. شما چه می گوئید؟! این جمع بین متناقضین است. مبنا درست است اما بناء، بناء غلطی است که ایشان در اینجا بنا نهادند. این بحث راجع به انحلال علم اجمالی تمام شد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد